

یک سند دربارهٔ مرزهای ایران





پروفیسر شہناز گل خان کی زیر نگرانی

پرتال جامع علوم انسانی

یک سند درباره مرزهای ایران

از اوائل سلطنت فتحعلیشاه دولت ایران همواره ساعی بود که در مرزهای باختری خود با دولت عثمانی اختلافات موجود را حل کرده و تا می‌تواند از آن سو آسوده خاطر شود. بهمین جهت بشرحی که اجمالاً در مقاله (رسالة و تحقیقات سرحدیه) مندرجه در شماره اول سال این مجله ملاحظه می‌شود، میان فتحعلیشاه و سلطان محمودخان ثانی عهدنامه در باب تعیین حدود و حل اختلافات موجوده و سایر مسائل بسال ۱۲۳۷ هجری قمری در ارضرم (ارزنة الروم - ارز الروم) منعقد گردید و لسی مفاد آن عهدنامه هرگز از طرف



از

محمد شیر

ترکها اجرا نشد و غالباً مخصوصاً در مواردی که ایران دچار مشکلات و گرفتاری‌هایی اعم از جنگهای خارجی و یا سرکوبی گردنکشان داخلی بود، مورد تجاوز قرار می‌گرفت و بین ایران و عثمانی اختلافاتی بروز می‌نمود، مخصوصاً در زمانی که محمد شاه متوجه هرات شد این اختلافات شدیدتر گردید و وقایعی از قبیل تجاوز به مرزها و یغما و غارت اموال قافله‌های زوار و بازرگانان ایران در خاک عثمانی و تجاوز به محمره (خرمشهر فعلی) و غارت و تاراج آن شهر و قتل عام شیعیان و زوار ایرانی در کربلا و امثال آن رخ داد که نزدیک بود کار ایران را با عثمانی به جنگ بکشاند که بواسطه دخالت دولتین روس و انگلیس مجدداً در ارزنة‌الروم قراردادی منعقد گردید که قرارداد سابق را تأیید کردند و این عهدنامه سال ۱۲۶۳ قمری به نمایندگی مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر از طرف دولت و انورافندی از طرف عثمانی انعقاد یافت ولی اجرای فصول و مواد آن عهد نامه مدتها بطول انجامید و با تشکیل کمیسیونهای متعدد چه در ایران، در نقاط مرزی و محمره و سایر شهرها و چه در استانبول با حضور و شرکت نمایندگان دولتین روس و انگلیس هر کدام از نمایندگان طرفین وسایل حقانیت خود را ابراز داشته و موارد اختلاف را مخصوصاً در مسایل سرحدی تشریح نموده و به بحث و مبادله نظریات می‌پرداختند.

سند حاضر یکی از لواایحی است که نماینده ایران مرحوم مجبعلی خان ناظم‌الملک یکانلو یکی از مأمورین برجسته و مطلع وزارت امور خارجه و سالها در مأموریت‌های مهم صلاحیت و شایستگی خود را ابراز داشته بوده در کمیسیون متشکله در استانبول دلائل حقانیت خود را نسبت به دعوی و یک-یک موارد اختلاف ابراز داشته و اجرای تعهدات طرف مقابل را خواستار شده است. این مأموریت در ذیقعدة سال ۱۲۹۱ قمری زمان صدارت مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار و سلطنت ناصرالدین شاه بوی محول شده است.

ما این سند را که به شماره ۲۷۷۵ در ضبط مجلس شورای ملی است عکس برداری نموده و متن آن را با توضیحات لازم و دو صفحه عین عکس سند را (صفحات اول و آخر) برای استحضار علاقه‌مندان درج می‌کنیم.

ترجمه لایحه ترکی محبعلی یکانلو ملقب به ناظم الملک در کمیسیون مختلط استانبول درباره تشخیص حدود دولتین ایران و عثمانی بر وفق معاهده ارزنة الروم مورخه سنه ۱۳۶۳ قمری

دولت ایران، با اینکه در خصوص حدود و رجع الویه و ایالت جسیمیه^۱ واقع در خارج منطقه خریطه^۲ های رسمیه الحاله هذه در تصرف دولت علیه عثمانیه اند دعاوی حقه داشتند، باز محض ملاحظه خیریه اینکه منازعه حدود که سالها بین الدولتین امتداد داشته است، بتوسط دولتین فخیمتین متوسطین^۳ در مجالس ارضوم از طرفین مطرح گفتگو و برای دفع تمامی آنها معاهده^۴ اخیره منعقد و در ضمن آن کلیه دعاوی مزبور قطع و ترک شده است، عهدنامه^۴ اخیره مزبور را چنانکه در مجالس گذشته بیان نموده ام منحصرأ اس اساس تعلیمات سنیه ما قرار داده اند و اس اساس بودن معاهده مزبور از طرف دولتین فخیمتین واسطه نیز بموجب تحریرات رسمیه که بطرفین ابلاغ نموده اند تصدیق شده است، علیهذا عدم مأذونیت مابه هیچ نوع مذاکره و مباحثه در خارج اساس مزبور از جمله بدیهیات است، مع مافیه نظر به اخطار مأمورین دولتین فخیمتین متوسطین که در مجلس اجتماع آخری بیان نموده اند، بر طبق حکم فصل دویم و سیم عهدنامه اخیره و با رعایت منطقه خریطه های رسمیه همین لایحه ما تنظیم و مطابق آن حفظ حدود نیز ترسیم شده است.

بنابراین اگر مأمور دولت علیه عثمانیه باز در مسلک خارج شدن از معاهده اخیره که به اتفاق دول ثلاثه اس اساس اتخاذ گردیده است دوام و اصرار داشته

۱ - این اراضی امروز در تصرف دولت ترکیه است.

۲ - خریطه بمعنی نقشه های جغرافیائی است.

۳ - منظور نمایندگان دولتین روس و انگلیس است که واسطه بوده و در کمیسیون های سرحدی و قبل از آن در تنظیم معاهدات بین ایران و عثمانی در ارزنة الروم شرکت داشته اند مراجعه شود به «درسه تحقیقات سرحدیه» تألیف میرزا سید جعفر خان مشیرالدوله چاپ بنیاد فرهنگ ایران، با اهتمام محمد مشیری، (مقدمه کتاب)

۴ - برای اطلاع از متن عهدنامه دوم ارزنة الروم مراجعه شود به ص ۴۳ کتاب «تحقیقات سرحدیه».

بخواید ادعاهائی را که به موجب معاهده مزبوره ترك شده است از سر نو تجدید نماید، معنی آن را خواهد داشت که در خارج مأموریت ما حرکت می کند، در این صورت چون اصلاً به هیچ گونه مذاکره مأذونیت نداریم، علیهذا لزوماً اخطار می نمایم که در صورت مذکور همین لایحه ما و خط حدودی که بر طبق آن ترسیم شده است کان لم یکن و بلا حکم و از قبیل مقابله افکار شخصانه معدود گردیده وسیلهٔ اخلال هیچگونه حقی از حقوق دولت علیه ایران نخواهد بود زیرا همین لایحه را مشروط به شروط مزبور تنظیم و به مقتضای آن خط حدود را ترسیم نموده ایم.

چون در فصل دوم معاهدهٔ اخیره اضرار که معاهدهٔ مزبوره به تاریخ ۱۶ جمادی الاخره سنه ۱۲۶۳ هجری مابین دولتین علیتین ایران و عثمانی منعقد و ممضی و بالاتفاق برای مذاکره و حل مسائل مهمه تحدید حدود منحصراً اساس کافی اتخاذ شده است، صریحاً مندرج است که:

« دولت عثمانیه قویاً تعهد میکند که شهر و بندر محمره^۱ و جزیرهٔ الخضر^۲ و لنگر گاه^۳ و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب که در تصرف عشایر معروفهٔ ایران است به ملکیت در تصرف ایران باشد، و علاوه بر آن حق خواهد داشت که کشتیهای ایران به آزادی تمام از محلی که شط العرب

۱- محمره، امروز بنام خر مشهر نامیده میشود، در ساحل شرقی کارون در محلی که به شط العرب می ریزد، بنا شده است و دره ۴ کیلومتری بصره و ۱۵ کیلومتری آبادان واقع و راه آهن سراسری کشور در جنوب به خر مشهر منتهی می شود، بندر خر مشهر در اراضی رسوبی ساحل کارون واقع و عرض رودخانه در نزدیک آن قریب دو هزار متر و عمق آن نیز زیاد و کشتیها با ظرفیت ده هزار تن می تواند به آن نزدیک شوند. جمعیت خر مشهر متجاوز از ۲۵ هزار نفر است.

۲- جزیرهٔ الخضر، که امروز جزیرهٔ آبادان می گویند، جزیرهٔ ایست بطول ۶۴ کیلومتر و به عرض از ۳ تا ۳۰ کیلومتر در دلتای شط العرب، شهر معروف آبادان که بزرگترین پالایشگاه نفت ایران و از مراکز مهم نفتی جهان است در آن واقع است، جزیره را بمناسبت مقبره منسوب به خضر در کنار بهمشیر جزیرهٔ الخضر می خواندند، این جزیره از قرن پنجم قبل از میلاد شاید پیش از آن مسکون بوده و تعلق به ایران داشته است.

۳- لنگر گاه، بمعنی بندر استعمال شده، معمولاً جامی را گویند که کشتیها جلوتر از آن نمی توانند به غشکی نزدیک بشوند.

به بحر منصب میشود تا موضع التحاق حدود طرفین در نهر مذکور آمد و رفت نمایند. از این عبارات و مقدمات چهار قضیه مسلمه و بدیهه آتیہ انتاج میشود:

اول، اینکه مبداء خط حدودیکه باید فاصل ممالک دولتین علیتین اسلام در آن سمتها بوده باشد عبارت از نقطه مصب شط العرب به دریا است.

دویم، اینکه خط حدود مزبور باید تا مجرای حقیقی شط العرب تا موضع التحاق حدود طرفین ممتد شود.

سیم، تصریح و تأکید است به اینکه موضع التحاق حدود طرفین باید در شمال جزیره الخضراء و محمره و اراضی یسار شط العرب که در تصرف عشایر معروفه ایران است بوده باشد نه در میان اراضی و محال مزبوره.

چهارم، اینکه حد فاصل ممالک جانبین، بودن شط العرب تا موضع التحاق حدود طرفین چنانکه تمامی اراضی و محال واقعه در جانب همین شط العرب را به ملکیت عثمانیه مخصوص میدارد، کذا لک ایجاب و اثبات مینماید که تمامی اراضی و بندر و لنکر گاه و محال واقعه در یسار شط العرب نیز از مصب شط العرب تا ملتقای حدود طرفین به انضمام مجری و مصب رود کاران^۱ کافه^۲ به ملکیت دولت ایران مخصوص و با سایر ممالک ایرانیه در جانب مشرق و شمال آنها یکقطعه و یک وجود بوده باشند.

بیانیم به اینکه، موافق مصداق حقیقی معاهده اخیره اراضی متصرفیهای عشایر معروفه ایران را در یسار شط العرب مشخص کرده بر طبق آن نقطه ملتقای حدود طرفین را از روی تحقیق معین نمائیم و بجهت اینکه از طرف مأمور عثمانیه هیچگونه تردیدی باقی نماند فقط بعضی فقرات راجعه بمأموریت را از ایضاحات معلومه نیز به شرطیکه حکم کلیه آن بین الدولتین بهر مرکزی که بوده است کماکان باقی بماند تحقیق نموده برای بیرون نرفتن از نص مواد معاهده با مدلول معاهده تطبیق و توفیق نمائیم.

چونکه مدلول ایضاحات مرقومه هر قدر توسیع هم بشود فقط راجع باین مسئله میباشد که تنها سکنای عشایر را در حین معاهده در حق یک قطعه زمینی

۱- منظور رود کارون است که در این گزارش همه جا کاران قید شده است

که در یسار شط العرب مسلماً ملك عثمانیه و یا در تحت اداره حکومت عثمانیه بوده است آیامیتوان دلیل تصرف ایران قرارداد زمین مزبور را عهداً مخصوص به ملکیت ایران دانست یا خیر؛ بنابراین در حق هر زمینی که یسار شط العرب در حین عقد معاهدهٔ اخیره هم در تصرف عشایر ایرانیه و هم در تحت اداره حکومت ایران بوده است عهداً مخصوص ملکیت آنجا را به ایران، ایضاحات معلومه نیز تأکید می‌نماید.

و حال آنکه ترك شدن نهر محمره و بندر محمره و لنگر گاه محمره به ایران در عهدنامهٔ اخیره مصرح است.

چنانکه محمره بنفس محمره و لنگر گاه محمره به لنگر گاه آن شامل است لابد بندر محمره هم بتمامی توابع و قلمرو حکومت آن شامل آمده، غیر آن قابل مصداق دیگر نمیتواند بود. حتی مأمور عثمانیه نیز در اجتماع نهم مجالس ارضوم صریحاً بهمین مصداق معتقد بوده است، علیهذا چه بر حسب مصداق عبارت بندر محمره و چه بمقتضای تصرف عشایر ایرانیه در یسار شط العرب و چه بموجب ایضاحات معلومه مانند جزیره الخضر، متروك شدن اراضی مذکورهٔ یسار شط العرب هم به ایران بهیچوجه جای تردیدی نمیتواند شد. بنابراین در حق اراضی و محالی که از خلیج فارس تا مابین نهر دعبی و نهر تیمار در یسار شط العرب به امتداد شط العرب متصل به یکدیگر ممتد گردیده است، (یعنی کوت تیمار و خمیسه و یوسف و سعدان و خین و کوت فیلی و راملیه به عبارتةٔ آخری رامه که در جزیرهٔ الخضر است و محله و من یوحی و کوت شیخ محمود و قصبهٔ نسا)، شرقاً و شمالاً با سایر اراضی ایرانیه متصل می‌باشند.

چون علاوه بر تصرفات ثابته و تامهٔ عشایر ایرانیه در ایام عقد معاهدهٔ اخیره و خیلی پیشتر از آن تصرفات مالکانه و اجراء لوازم حکومت نمودن حکام ایران نیز، هم عیاناً مشهود مأمورین دول اربعه شده و هم از ادعاهای مأمورین عثمانیه که در مجالس ارضوم و محمره بیان نموده اند مفهوم می‌گردد.

بدینجهت معلوم میشود که از بابت اراضی یسار شط العرب که ملك مشروع

قدیمی و مختص ایران بوده‌اند، از خلیج فارس تا مابین دو نهر مذکور بموجب معاهده اخیر و ایضاحات نیز به ملکیت ایران مخصوص گردیده است.

علیهذا واضح و مبرهن می‌شود که بر حسب معاهده اخیر حتی بر حسب ایضاحات نیز ملتقای خط حدود جانبین عبارت از مبداء نهر کوت البور خواهد بود که فیما بین نهر دجی و نهر تیمار از یسار شط العرب منشعب است و کذا لک به موجب بیانات آتیه آشکار می‌شود که ادعای مأمور عثمانیه در خصوص کوت محله و توابع آن (بعنوان اینکه جزو جزیره الخضر نیستند و بدین جهت به ملکیت ایران واگذار نشده‌اند) بی‌اساس است و تعلق آنجا به ایران بر حسب معاهده اخیر بهیچوجه جای تردید نمیتواند شد. بدین طریق اولاً محله و توابع آن در میان اهالی و عموم ناس یک قطعه جزیره الخضر و جزء لاینفک آنست و اختصاص جزیره الخضر به ایران، عهداً مصرح است.

ثانیاً چنانکه از خریطه‌های رسمیه نیز مستفاد است نهر مده موسوم به شط برام که حد فاصل محله از سایر اراضی جزیره الخضر است، در میان دهنه غربی آن که متصل به شط العرب می‌گردد. بعضی نقاط ارضیه مشهود و دلیل است به اینکه نهر مزبور از بعضی نهرهای سایر مده و واقعه در جزیره الخضر عربی تر نیست و قابل مرور سفاین هم نمی‌باشد، بنابراین شهوداً نیز معلوم می‌شود که محله مذکور هم مثل سایر قطعات جزیره الخضر یک قطعه متصله جزیره الخضر و جزء لاینفک آن است.

ثالثاً اگر محله فرضاً یک قطعه مخصوصه جزیره الخضر هم معدود نمی‌بود، چونکه آشکارا در یسار شط العرب است و در حین معاهده در تصرف حکومت ایران و عشایر ایران بوده است. علیهذا باز به حکم فقره دوم، فصل دوم معاهده اخیر مثل سایر اراضی یسار شط العرب متصرف فیهای دولت علیه ایران به ملکیت ایران مخصوص و این معنی خارج از حیز اشتباه می‌باشد.

رابعاً، چنانکه از قضیه سیم قضایای بدیهیه مسلمة مذکوره در مقدمه همین لایحه مشخص می‌شود نقطه که بر حسب معاهده موضوع التحاق حدود طرفین

گفته می شود ، صریحاً در یسار شط العرب در جانب شمال غربی محمره است و ادعا نمودن عثمانیه محله را ، معنی این را دارد که ملتقای حدود طرفین مبداء جنوبی نهر مده موسوم به شط برام بوده باشد که هنوز به محمره حتی به محله هم نرسیده در جانب شرقی محمره است. چون این معنی علناً مخالف بدیهیات مسلمة مذکوره است علیهذا قابل اعتبار نمی تواند بود و حال آنکه اگر نهر مده موسوم به شط برام ملتقای حدود طرفین قرار داده شود منافی حق آزادی سیر سفاینی می شود که معاهده اخیره تساکاران و محمره و بالاتر در شط العرب صراحتاً به ایران داده است . بنا بر این عهداً مخصوص بودن محله به ایران ، هم به حکم آنکه جزو جزیره الخضر است و هم به مقتضای اینکه از اراضی یسار شط العرب متصرف فیهای عشایر معروفه ایران معدود است و هم به سبب اینکه شط العرب حد فاصل اراضی جانبین است ، معلوم گردیده مبرهن می شود که اگر برای عثمانیه ادعا بشود بی اساس ، یعنی بی مأخذ خواهد بود .

امامتصرف بودن عشایر ایرانیه به اراضی واقعه در یسار شط العرب از محمره تا نهر البور در حین عقد معاهده اخیره آنهاً به دلایل آتیه واضح می شود:

اول ، اینکه مأمور عثمانیه در مجالس ارضوم در اجتماع هشتم اراضی خین و نهر یوسف و خمیسه و تیمار و سایر اراضی واقعه در امتداد یسار شط العرب را از محمره تا کوت البور اسم به اسم به عنوان اینکه در تصرف عشایر ایران است ادعا کرده است .

دویم ، اینکه مأمور عثمانیه همان ادعای سابق را در اجتماع دویم مجالس محمره اعاده و تکرار کرده است .

سیم ، اینکه مأمورین دولتین فخیمتین متوسطین بعد از مشاهده مجالس محمره اعتراف نموده اند که آنها در تصرف ایران است .

چهارم ، اینکه الان نیز اراضی مذکوره در تصرف ایران و غیر قابل انکار است .

پنجم ، اینکه هیچ دلیلی نیست که آنها در تصرف عثمانیه بوده است .

ششم ، قنال (کانال) بزرگ موسوم به نهر مقطوعه است که قدیماً از حوالی اهواز که تقریباً شانزده فرسخ در داخله ایران است ، مخصوصاً برای زراعت حفر شده تا شط العرب از طرف ایران زراعت و آبیاری می شده است .

علاوه بر این ها ، چون با وجود ثابت و محقق بودن اینکه حدود قدیمه دولتین مجرای شط العرب و دجله بغداد بوده است ، زیرا قلعه موسوم به کودلان از طرف ایران در اتصال ساحل یسار شط العرب در ایام کمال استقرار و استحکام مصالحه دولتین یعنی در سنه یکهزار و یکصد و شش هجری ساخته شده است و قلعه کوت العجم که به انتساب عجم معروف است ، الآن خرابه های آن در محل الحاق رود کرخه به شط العرب باقی و موجود است و بقراری که از کتب جغرافیای عثمانی مستفاد می شود ، قلعه جوارز که گویا خیلی بالاتر از ملتقای رود کرخه به شط العرب در محلی که عماره گفته می شود واقع بوده است . در ایام مصالحه در تحت تصرف ساخلوی ایران باقی بوده است . ، باز دولت علیه ایسران محض رعایت مدلول معاهده اخیره اراضی و محالی را که از کوت البور تا جوارز در عین معاهده اخیره در تصرف عشایر ایران نبوده است داخل ادعای خود نکرده است ، این معنی که دلیل قوی به خلوص نیت دولت ایران است خالصانه و بکمال حقانیت بودن بیانات راجعه به تصرف عشایر ایران را از محمره تا کوت البور نیز ثابت و مدلل مینماید .

از اینکه جزیره ام الخصاصیف که از مقابل دهنه کاران تا جزیره ابن راشد در وسط شط العرب ممتد است ، و جزیره ابن راشد که فیما بین نهر خرم الحین و شاخه یسار شط العرب واقع شده است در حین عقد معاهده اخیره در تصرف دولت عثمانیه بوده اند و این معنی مقتضی است که جزیرتین مزبور تین هم به دولت عثمانیه مخصوص باشند . علیهذا بر حسب مدلول معاهده اخیره که در نظر عثمانیه بدون تردید بوده باشد ، خط حدود از نقطه انتصاب شط العرب به خلیج فارس شروع کرده چنانکه در این قبیل نهرها ورودخانه ها که بخط حدود دو دولت مقرر می شوند ، متعارفست با بزرگترین مجرای حقیقی قابل سیر سفاین شط العرب از مغرب کوت المحله و راملیه بعبارت اخری راه تا مقابل جزیره ام الخصاصیف می گذرد و از آنجا به امتداد مجرای شاخه شط العرب

که فیما بین کوت فیلی و جزیره ام‌الخصاصیف است تا نهر مذکور خرم‌الحین منسحب و ملتقای خط‌حدود طرفین است، منتهی شده و به امتداد نهر کوت‌البور امتداد یافته و در منتهای نهر مزبور مشروط به شرطیکه در ضمن تحقیقات حدود حویزه ذکر خواهیم نمود به سمت خرابه‌های حدادیه که در جانب جنوب غربی قصرین واقع است. ممتد گردیده به خط حدود حویزه که من بعد ذکر خواهیم نمود متصل می‌شود.

این حدود به مطابقت مدلول بلا تردید معاهدهٔ اخیره کافهٔ اراضی و محال واقع در یمین شط‌العرب را به دولت علیه عثمانیه و اراضی واقع در یسار شط‌العرب را از خلیج فارس تا نهر کوت‌البور با جانب شرقی نهر کوت‌البور کافهٔ مخصوص دولت علیه ایران می‌نماید.

از اینکه مقصود اصلی از معاهدهٔ اخیره نیت خالصانه این است که: بصره را به عثمانیه و محمره و هجرای کاران را به ایران و شط‌العرب را تا التحاق حدود جانبین به طرفین تأمین نماید، اینک به موجب همین خط از خلیج فارس تا جزیرهٔ ام‌الخصاصیف همین شط‌العرب به عثمانیه و یسار آن به ایران متعلق شده بدین واسطه برای طرفین در خصوص شط‌العرب تأمینات متساویه حاصل میشود. و از اینکه مثل جزیرهٔ ام‌الخصاصیف نقطهٔ مهمه در مقابل دهنهٔ کاران تقریباً به فاصلهٔ یکصد و پنجاه متر در وسط شط‌العرب و مثل جزیرهٔ ابن راشد جزیرهٔ دیگری که فیما بین اراضی ایرانیه و شاخهٔ یسار شط‌العرب حائل است، مقابل یکدیگر واقع شده‌اند در تصرف عثمانیه باقی می‌مانند سیرسفاین طرف بصره را برای عثمانیه کاملاً تأمین می‌نمایند.

اگرچه پوشیده نیست که تأمین محمره و کاران را به ایران می‌توانند متزلزل و مختل سازند ولی همینکه در یسار شط‌العرب نیز محل‌های موسوم به کوت فیلی و کوت خین و خمیسه در مقابل جزیرتین مزبور تین در تصرف دولت علیه ایران باقی می‌مانند و مظنون است که حتی الامکان حاوی تأمین محمره و کاران بوده باشند، علی‌هذا باز می‌توان گفت که تأمینات طرفین گانه مثل متساوی است.

هم چنین سیر سفاین شط العرب از مقابل جزیرتین مزبور تین به سمت بصره چنانکه باشاخه بین شط العرب از هر جهت بلا محذور است با شاخه یسار شط العرب نیز به ملاحظه اینکه جزیرتین مزبور تین در دو طرف شاخه مزبوره واقع و در تصرف عثمانیه می باشند در هر جهت مأمون خواهد بود و از اینکه حدادیه مذکور به بصره و شط العرب به محمره و کاران بعد مساوی دارد، از طرف خشکی نیز متضمن تساوی تأمین طرفین خواهد بود ولی چون نقطه مبداء نهر کوت البور نسبت به محمره اقرب از بعد آن به بصره است و از مبداء نهر مزبور تا محمره و دهنه کاران زیاده از مسافت يك تیررس نیست، بنابر این مظنه چنان است اراضی و محالی که در این بین به امتداد ساحل یسار شط العرب به ملکیت ایران مخصوصند بقدر کفایت حاوی تأمین محمره و کاران نتوانند بشوند، اگر از طرف دولت علیه عثمانیه موافقت به اصلاح این نقصان بشود، چون نهر دعبی بفاصله يك میل در قرب نهر کوت البور واقع شده و بعلاوه وسعت عرض و طول مجری نسبت به بصره و محمره هم بعد مساوی دارد و بدین جهت زیادتر مناسب است که به خط حدود مقرر شود و میتواند کاملاً حاوی و جالب تأمینات بالسویه مطلوبه طرفین بوده باشد، علیهذا اگر نهر مذکور دعبی بین الدولتین خط حدود اتخاذ شده، عوض اراضی واقعه فیما بین نهر مزبور و نهر کوت البور در جای دیگر از ملک دولت علیه ایران به دولت عثمانیه واگذار شود به اعتقاد ما بدون شبهه تأمینات طرفین را کاملاً حاوی خواهد بود.

بیائیم به تشخیص خط استاتوقوی^۱ ما بین جزیره و شط العرب که باقتضای فصل سیم معاهده اخیره خط حدود جانبین خواهد بود. قبل از شروع به مطلب لزوماً مطالعه چند به عنوان مقدمه بیان می شود.

اولاً، معلوم عموم ناس است که موافق جغرافیا و تاریخ زمان گذشته به صفحات واقعه در جانب بین شط العرب رسیدن به حدود بغداد ایالت بصره گفته میشود، چنانکه به صفحه یسار شط العرب نیز تار رسیدن به حدود لرستان ایران و بغداد عثمانی، مملکت خوزستان اطلاق می گردد، و مملکت خوزستان از مملکت

۱- استاتو کو = Statu quo = وضع موجود = احوال حالیه = کما کان

مشروع و مختصه دولت ایران بوده اگر چه مقرر حکومت آن گاهی اهواز و گاهی حویزه یا جاهای دیگر هم شده است ولی باز دائماً در تحت اداره مشروع ایران بوده است و علاوه بر آن از تواریخ موجوده در دست طرفین، حتی از اوراق هم که بعنوان سواد معاهدات قدیمه معلوم الحال و الحکم ابراز میشود، چنین مستفاد می گردد که از این مملکت تا زمان انعقاد معاهده اخیره هیچ محلی به موجب هیچ معاهده به دولت عثمانیه واگذار نگردیده است و در میان این دو ایالت غیر از شط العرب حد طبیعی و غیر طبیعی نبودن هم از امور مسلمه است.

بنابر این در خصوص تصرفات و تملکات قدیمه که از طرف دولت عثمانیه به بعضی استنادات ادعا می شود، چون در صورت ثبوت هم هر محلی که اراضی مزبوره بی آنکه مشروعیت تصرف عثمانیه در حق آنجا بموجب یک سند مشروع عهدی یا رسمی ثابت بشود به دولت عثمانیه واگذار می شود، محض ملاحظه این است که در حین عقد معاهده اخیره در تصرف عثمانیه بوده، فصل سیم معاهده مزبوره مقتضی ماندن آن در تصرف عثمانیه است، علیهذا این معنی دلیل قوی خواهد بود که دولت علیه ایران به رعایت حسن روابط دوستی و هم جواری عثمانیه در ازاء عقد معاهده اخیره از ملک مشروع مختصی خود به دولت عثمانیه بذل و فداکاری نموده است و بهمین دلیل نیز آشکار می شود که در خصوص اراضی و محالی که حین عقد معاهده در تصرف دولت عثمانیه نبوده است، دولت علیه عثمانیه بهیچوجه صلاحیت ادعا و تملک نمی خواهد داشت،

ثانیاً، به قراریکه از خریطه های رسمیه دولتین فخریمتین نیز مستفاد می شود، قطعه اولی اراضی واقع فیما بین حویزه و شط العرب از نهر کوت البور که توصیف آن در ذیل محمره ذکر شده است) تا به محل موسوم به کوت العجم که در نقطه مصبر رود کرخه به شط العرب واقع و دلیل تصرفات قدیمه ایرانیه است) یعنی محلهایی که به شط العرب منتهی می شوند، تقریباً از سه میل تا شش میل عرضاً و از نهر مزبور تا کوت العجم که تقریباً چهل میل است طولاً اغلب آنها نخلستان و زراعت است که بواسطه نهرهای مده شط العرب مشروب می شوند و بعضی هم اراضی خالی و بایره است. و قطعه دویم اراضی مذکور جنوباً بواسطه قنال معروف به نهر مقطوعه

که در داخله ایران و در حوالی اهواز پای تخت خوزستان از رود کاران مخصوصاً برای زراعت حفر شده است تا اینکه در جوار کوت‌ریان بواسطه مجرای نهر ریان منتهی به شط العرب بشود، از طرف دولت علیه ایران مزروع و مشروب می شده است و شمالاً هم بواسطه قنال موسوم به نهر دو آب که در داخله ایران حتی از نهر حویزه هم بالاتر از رود کرخه مخصوصاً برای زراعت حفر شده و در بعضی جاها هم به اسم خود یعنی دو آب مسمی و بانهر مقطوعه مخلوط گردیده است تا نزدیکی منتهای غربی حور حویزه از طرف ایران مزروع و مشروب بوده است. مابین این دو نهر مزبوره بعضی غدیرها و مراتع مخصوص عشایر ایرانیه و بعضی هم اراضی بایره است که از طرف دولت عثمانیه هیچگونه ادعائی در حق اراضی، مزارع مسطوره فوق نبوده مأمور عثمانی هم در مجالس ارضروم در اجتماع و هم رسماً اعتراف صریح به آن نموده است.

چون نظر به تفصیل مزبوره خط حدودیکه به اقتضای فصل سیم معاهده اخیر از این اراضی باید امرار شود، عبارت از خط استاتوقوی اراضی متصرف فیهای طرفین در حین عقد معاهده است. علیهذا بدیهی و آشکار است که اگر فرضاً اختصاص ملکیت قطعه اولی به ایران به اعتبار اینکه تصرفات عشایر ایرانیه در قطعه مزبوره تنها عبارت از سکنی است بتواند به ظن مأمور عثمانیه بر حسب ایضاحات یا بهر ملاحظه ایست محل تردید یا اختصاص آن به عثمانیه تنسیب بشود باز قطعه ثانیه چون بهیچوجه در تصرف عثمانیه نبوده و علاوه بر آن به زراعت و سکنی و رعای مواسی عشایر ایرانیه هم مخصوص بوده است بنابراین بهیچوجه جای تردید نمیتواند بود که قطعه ثانیه مزبوره طبعاً و عهداً باید در تصرف مالکانه ایران باقی بماند.

فرضاً، از این قطعه هم هر چه تا خرابه های حدادیه و هر چه هم در جانب غربی خط حدودیکه از خرابه های مزبوره به سمت حور حویزه خواهد گذشت به ملاحظه تأمینات بصره و شط العرب به دولت علیه عثمانیه ترک شود، بلا شبهه منوط به این شرط خواهد بود که بدل آن در جای دیگر از امثال همین اراضی به دولت علیه ایران واگذار شود.

اما، مطالعات راجعه به حویزه و اراضی واقعه در آن طرف حور چون حور حویزه که از اجتماع آبهای رود کرخه و رود دویرج که هر دو مخصوص ایرانند بعمل آمده و اختصاص آن به حویزه از اسمش هم معلوم است حقیقتاً در اراضی حویزه واقع و ساحل شمالی آن مرکب از صحرای کوچک و جبال رملیه است (ریگ) متصل به کوههای لرستان است که در تصرف اعراب حویزه و دزفول و عشایر لرستان است و ساحل جنوبی و جنوب شرقی حور مزبور یعنی سواحل مشرف به سمت محمره نیز مخصوص زراعت اهل حویزه است و در سایر محال آن از قبیل حور مجریه و حور بسیتین و حور خفاجیه و حور عبیدان، حور غدیر و حور دیتون و حور شویب و غیره، و غیره که گاهی داخل حور و گاهی خارج می‌شوند، از طوایف حویزه از قبیل سادات و سودان و سواری و بنی‌طرف و شرفه و باوی و آل بو عبید و حیادر و بریه زیاد از چهار هزار خانوار اعراب جریه نشین (قریه نشین) و اعراب معدانچی^۱ متصرف میباشند و جریه نشینان مزبور در وقت طفیان آبها به کنار کوچیده. وقت نقصان آن متدرجاً باز به جاهای مخصوص خودشان مراجعت و اقامت نموده مشغول کشت و زرع میشوند، معدانچیهای مزبور هم دائماً در اراضی واقعه در میان حور توقف و سکنی مینمایند. و علاوه بر آن چونکه محل وقوع حور هم از اراضی حویزه معدود و اختصاص حور مزبور به حویزه از اسمش هم معلوم و دلیل کافی است به اینکه هیچگونه ربطی به تبعه عثمانی ندارد.

علیهذا در اختصاص حور مزبور بایران بهیچوجه شبهه نمیتوان نمود و بهمین جهت در باب اختصاص کلیه يك قطعه که از حور مزبور در داخل منطقه خریطه‌های رسمیه است، به دولت علیه ایران احتمال هیچگونه تردیدی باقی نمی‌ماند و حال آنکه این جاها چون مرکز مملکت خوزستان و مملکت خوزستان به ایران و تصرفات ایرانیه مخصوص و معروف است بدین جهت دولت ایران هیچگونه احتیاجی به اقامه دلیل دیگر در این باب ندارد.

۱ - معدانچی، طایفه از عرب را اطلاق مینمایند که کشت و زرعی نداشته قطعه نگاهداری گامیش و شیر و کره آن گذران مینمایند، بدین جهت غالباً مسکن آنها میان حورها و غلغزاد های آن است.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

بنابراین موافق مدلول معاهدهٔ اخیر که در نظر عثمانیه خارج از حیز تردید بوده باشد بانضمام ملاحظه اینکه يك سهمی از قطعۀ ثانیۀ مذکور که باخط مدادی درروی خریطه‌های رسمیه نشان داده شده است، در ضمن تأمینات بصره و شط العرب از طرف ایران بجانب عثمانیه بماند، مشروط بر اینکه بدل آن درمحل دیگر از طرف عثمانیه بایران واگذار شود.

خط حدودیکه در سمت محمره بیان نمودیم از خرابه‌های حدادیه رو به شمال و مغرب پیچیده بالاستقامه به منتهای غربی قنال نهر دو آب که در خریطۀ رسمیه معلوم است و از آنجا به حور حویزه متصل شده از مغرب حور دبون مخصوص تصرف عشیرت بنی طرف من عشایر حویزه و مغرب حور شویب مخصوص تصرف عشیرت بوغربه حویزه گذشته بامجرای حور المحیسن و شط‌العمی به رود دویرج منتهی شده بخط حدود پشتکوه لرستان که من بعد ذکر خواهد شد متصل میشود. جانب غربی خط مذکور بدولت علیه عثمانیه و جانب شرقی آن هم بدولت علیه ایران میماند، چون خطی که از حدادیه تا دو آب امتداد داده شده است هر دو جانب آن اراضی بایره است بدین جهت فقط حرکات غافلانه عشایر طرفین را بمرکز ایالت جانبین وقایه نموده، بغیر از آن قابل ملاحظه دیگر نمیتواند بود. و از اینکه نقطۀ حدادیه که مبداء خط مزبور است بعد آن به بصره کانه مساوی بعد ما بین شهر حویزه و نقطۀ منتهای خط مزبور بنهر دو آب است، علیهذا حرکات سوء عشایر را بالسویه بهر یک طرفین تأمین مینماید، کذا لك اراضی واقع در جانب شمال نهر دو آب را بایران و قطعۀ اولی مذکور و واقع در یسار شط العرب را نیز به عثمانیه بالمساوات امن میسازد.

بنائیم بکشف و تحقیق حدود پشتکوه لرستان از رود دویرج تا مانند لیج بروفق فصل سیم معاهدهٔ اخیر چون در حق این اراضی بموجب مدلول فصل مزبور طرفین ترك ادعا از یکدیگر نموده‌اند، بنا بر این خط حدود اراضی مزبوره عبارت از خط استاتوقوئی است که حد فاصل اراضی متصرف فیهای طرفین در حین عقد معاهدهٔ اخیر بوده است.

از اینکه تصرف طرفین هم به کشف حالت تبعیت عشیرت بنی لام متنازع فیه و تصرفات حقیقیه آنها منوط است علیهذا ابتدائاً این مقدمه بیان می‌شود که عشایر بنی لام در حین عقد معاهده حتی الی الآن نیز به یک طرفی کامل تبعیت نداشته یعنی بعض آنها تابع دولت علیه ایران و بعضی تابع عثمانیه بوده و بخصوصه طوایف موسومه به عبدالشاه و عبدالخان و آل علی خان و امثال آنها من القدیم به تابعیت ایران مخصوص بوده‌اند که اختصاص آنها به ایران از القاب ایرانیه هم که به آنها اعطا شده است مستفاد است. قدیماً هر کدام از عشایر بنی لام در تابعیت عثمانیه بوده‌اند، محل سکنای آنها یمین دجله و هر کدام که در تابعیت ایران بوده‌اند محل سکنای آنها یسار دجله بوده‌است، اکنون بهر نحوی است تصرفات آنها در یسار دجله راجع به سمت تابعیت آنهاست و سمت تابعیت هم تا بروفق معاهده اخیره تفکیک تابعیت آنها اجرا نشود معلوم نمی‌تواند بود.

علیهذا مسئله تصرفات آنها هم که به کدام طرف راجع یا بکدام غیر راجع است مردد و مشکوک مانده و لازم می‌آید که سند تصرف هیچیک از طرفین نتواند بشود.

مسلم است که ماده تصرف هم یابه مقوله دهات و مزارع و یابه صحاری و مراتع منحصر بوده، محال غیر قابل رعی مواشی^۱ هم قابل مذاکره به مقتضای طبیعت به متصرف فیهای هر کدام طرف که مناسب بوده باشد راجع خواهد شد. بنا بر این از بابت اراضی واقعه در منطقه خریطه‌های رسمیه از دویرج تا باغسائی که شهوداً معلوم و اغایی عبارت از اصل رشته کوه موسوم به جبل حمیرین و دامنه‌های شمالی و جنوبی آن و قلیایی هم اراضی بسیطه قفر کائنه در سمت جنوبی آن است. چون قصبه بیات که در شمال جبل مزبور واقع است. قلعه خرابه واقعه در جنوب جبل مزبور که به اسم کوت القمیش قید شده و لیکن از بناهای حسین خان والی پشتکوه بودن آن محل انکار نمی‌تواند بود. و کذالک قصبه باغسائی واقعه در جنوب جبل مزبور با کافه مزارع و متعلقات خود چه در حین

معاهده و خیلی پیش تر از آن وجه از ایام معاینه نمودن و کلای دول اربعه تاحال در تصرف دولت علیه ایران بوده و تصرفات حاضره دولت علیه ایران در این خصوصها زرعاً و حکماً و اسکاناً به و کلای مشارالیه هم نیز معاینه شده است .
 علیهذا به حکم معاهده اخیره نیز اختصاص محال مزبوره و تمامی توابع و لواحق آنها به دولت علیه ایران ثابت می شود. و از اینکه اراضی و مراتع واقع در جانب جنوب رشته جبل حمزین و شمال آن یک جزئی است از قطعه موسومه به صفحه کرد من توابع ایالت پشتکوه ایران والی الآن بعنوان شتی (قشلاق) ورعی مواشی در تصرف عشایر قطعه مزبوره بوده اند و علاوه بر آن اقتضای اتصال طبیعی ممالک ایرانیه از دویرج تا باغسائی نیز از کجا تا کجا مخصوص بودن این اراضی را به ایران چه قفر باشد، چه مرتع بی آنکه احتیاج به دلیل دیگر بوده باشد واضحاً مشخص می نماید. و حال آنکه اگر فیما بین این اراضی و شط بغداد محلی به اسم بنی لام هم ادعا بشود، حالت تبعیت بنی لام و حکم اراضی متصرف فیهای حقیقیه آنها هر چه بوده یا خواهد بود، در جزو بیانات ما مندرجه در فوق معلوم شده است، مع مافیه سکنی و تصرفات بنی لام مذکور تقریباً از بیست میل تاسی میل این اراضی دورتر در کنار دجله است و در میانه خیلی اراضی بسیطه و وسیعه واقع شده است و علاوه بر آن مثل جبل حمزین اراضی سنگلاخ و کوه به عرب شترچران یا گامیشی هیچگونه مناسبتی نمیتواند داشته باشد، سهل است به هیچ نوع دلیل تصرفی هم در این اراضی ندارند، کذا لک از بابت اراضی واقع در داخل منطقه خریطه ها از باغسائی تا جاسان و باورائی و مندلیج، چون بعضی از مقوله دهات و مزارع و اکثری مراتع است، علیهذا به ملاحظه اینکه محال متصرف فیهای طرفین در زمان عقد معاهده اخیره مطابق حقیقت منکشف و معلوم شود، ابتدا این مقدمه ذکر می شود:

چنانکه معلوم است و در ایام گردش حدود هم مأمورین دول اربعه مشاهده نموده اند ایالت پشتکوه لرستان من توابع ایران محلی است صعب المسالك و اغلبی مرکب از کوه های بزرگ مثل یکپارچه تخته سنگ است دهات و مزارع متصرف فیهای اهالی آن که معاش کلیه آنها را بتواند بطور کفایت اداره نماید

سوی قلعه مخروبه حسینه که در جنوب جبل حمزین در کنار رود خانه تیب واقع و کوت القمیش نامیده شده است منحصر است به باغسائی که در جنوب جبل حمزین در کنار رودخانه چنگوله واقع است، (یعنی به اراضی متعلقه به آن که بواسطه نهرها و قنالهایی که مخصوصاً از یمین و یسار رود چنگوله برای زراعت حفر شده اند مشروب می‌شوند) و بر محال موسوم به بیات و صیفی و ملخطاوی و توابع آنها (که در شمال جبل حمزین و مشرق و مغرب کوه اناران واقع شده‌اند) مابقی عبارت از مقوله دیمات و مزارع متفرقه خورد مرزاست.

سکنه و زراع محال موسومه به صیفی و ملخطاوی همان دو طایفه موسومه به صیفی و ملخطاوی است از طوایف پشتکوه لرستان که طایفه ملخطاوی اراضی واقع در یسار رود کاویرا با قلعه ملخطاوی که در اتصال تر به سیدحسن است متصرف می‌باشند و بواسطه قنال جوجفت (که از داخله پشتکوه تا جایی که رشته جبل حمزین به یسار رود گنجیان چم منتهی میشود ممتد و دلیل کافی برای تصرفات قدیمه پشتکوهی در این اراضی است.) و بواسطه بعضی نهرهای دیگر یمیناً و یساراً زراعت می‌نمایند و طایفه صیفی و طایفه خانمی پشتکوه هم اراضی واقع در یسار رود گنجیان چم را تا یمین رود کاوی بانضمام قلعه صیفی که از بناهای نادرشاه مغفور است، من‌القدیم متصرف بوده، بواسطه نهرهای جاریه از رود گنجیان چم زراعت می‌نمایند، حتی در میانه خودشان اراضی صیفی و خانمی و نهرهای آنها نیز مفروز و معین است و سهم الارض دیوانی هر یکی عاید طرف ایران می‌شود.

اهالی باغسائی هم مر کب از بعض فلاحان و طوایف پشتکوهی که نام آنها شوهان و کاوری و زرکوش و پساری و دیرمالی است، قطع نظر از باغات و آسیابهایی که من‌القدیم متصرف بوده‌اند به مزارع واقع در یمین و یسار رود چنگوله نیز متصرف بوده بواسطه نهرها و قنالهایی که یمیناً و یساراً از رود چنگوله حفر و جاری شده است از قبیل نهر کاوری شوهان و نهر کندلان و کنجیجه و دیرمالی و شهابی و غیره و غیره که بعضی به اسم خود همان طوایف

و بعضی به اسم‌های دیگر نامیده شده است ، زراعت و فلاحت می‌نمایند و سهم الارض دیوانی را دائماً به ایران می‌دهند نظر به مقدمات مزبوره ، چون در جنوب جبل حمرین ، باغسائی و مزارع آن در تصرف دولت علیه ایران و جسان ، باورائی در تصرف دولت علیه عثمانیه بوده است ، مقتضی است خط حدود دولتین که حدفاصل آنها خواهد بود از مابین باغسائی و جسان و باورائی بگذرد و از اینکه در شمال جبل حمرین اراضی صیفی و ملخطای در یسار رود گنجیان چم در تصرف ایران و محل موسوم به ذورباطیه در یمین رود گنجیان چم در تصرف عثمانیه بوده است ، لازم می‌گیرد که رود گنجیان چم خط فاصل اینها بوده باشد .

و چون جبل بند کونیک بزرگ و کوچک و بند میمک و اراضی و مراتع رشته کوه موسوم به جبل حمرین با تمامی اراضی شمالیه آنها در ایام معاینه مأمورین دول اربعه و خیلی بیشتر از آنها در تصرف حکومت پشتکوه لرستان بوده و علاوه بر آن بر حسب طبیعت اراضی هم تعلق آنها به ایالت پشتکوه محل تردید نمیتواند بود و کذا لک ترساق و مندلیج هم متعلق به عثمانیه بوده است واجب می‌کند که رشته جبل بند کونیک و بند میمک و جبل حمرین حد فاصل اراضی متصرف فیهای جانبین بوده باشد .

بنابراین خط استاتوقوئی که به مقتضای فصل سیم معاهده اخیره خط حدود جانبین خواهد بود ، بعد از آنکه از طرف حویزه به رود دویرج منتهی و تابع گردید ، در نقطه که مجرای سیلاب موسوم به خریفان و خرکاریز به رود دویرج متصل می‌شود با مجرای همان خریفان به یمین رود دویرج گذشته به امتداد خر مزبور تا مبداء شرقی جبل بند بازرگان و بعده به امتداد رشته جبل بند بازرگان تا یسار رودخانه تیب ممتد و منتهی شده رودخانه مزبور را در همان نقطه از یسار به یمین گذشته بالاستقامه به نقطه (یعنی به تپه) موسومه به قراتپه و از آنجا تقریباً به استقامت قلعه باغسائی تا منتهی شدن آن به نقطه معینه مجرای سیلابی که بعد آن تا باغسائی نه میل است ممتد شده و بعده از همان نقطه به انطباق قوسی نیم دائره که به اعتبار مرکز

بودن گنبد کاکاعلی که در اتصال قلعه باغسائی واقع است به بعد نه میل نیمقطر از جنوب باغسائی گذشته باشد از جنوب مزارع باغسائی گذشته و رودخانه چنگوله را بالتقاطع از یسار به یمین عبور نموده تا محاذی استقامت خط مستقیمی که از نقطه معینه مزبوره به مرکز کاکاعلی گذشته باشد ممتد گردیده وبعده برای صیانت مزارع و مراتع باغسائی و تأمین راه معروف عبور و مرور قافله و زوار از باغسائی تا صیفی و ملخطاوی و داخله پشتکوه از نقطه محاذات مزبوره بالاستقامه به ذروه اصلی موسوم به قلعه و یزان که در رشته جبل خرمله واقع است و به امتداد رشته مزبور به ذروه جبل شیر مرور کرده به رودخانه گنجیان چم می‌رسد و بعد با مجرای رودخانه گنجیان چم سربالا پیچیده در دهنه تنگ گنجیان چم در محاذی پشته جنوبی محلی که آب‌زالی- یاب از طرف یمین متصل به رود گنجیان چم می‌شود به همین رودخانه گذشته به امتداد قالیپشته مزبوره به ذروه کوه موسوم به بند کولیک بزرگ و از آنجا به امتداد رشته بند مزبور دهنه تنگ کانی پلنگ را تقاطع کرده به قلعه بند کولیک کوچک و به امتداد رشته آن در دهنه دره موسوم به مارا کیتار به رودخانه ترساق داخل شده و با مجرای رودخانه مزبوره حرکت و در مقابل مبداء نهر سلامه رودخانه مزبوره را به یمین گذشته به امتداد پشته که به نقطه مزبوره نزدیک تر است به جبل میمک و به امتداد رشته آن در دهنه تنگ کورسک به رودخانه تلخاب رسیده و در مبداء نهر هزام رودخانه تلخاب را از یسار به یمین گذشته به توجه استقامت جبل حمزین که از جانب مندلیچ به اینطرف ممتد است از جنوب تپه گل‌لان و از دهنه تنگ گل‌لان بالتقاطع گذشته به مبداء شرقی رشته جبل حمزین و از آنجا به امتداد سلسله جبل حمزین از روی ذروه‌های جبل کوآرابی و گل شروان باتقاطع تنگهای واقعه در این میانه گذشته در دهنه نام تنگ (یعنی میان تنگ) رودخانه کنگیر را از یسار به یمین عبور کرده در جانب غربی تنگ مزبور به ذروه کومه سنگ که در امتداد رشته همان جبل حمزین الحاله هده نیز علامت حدود است منتهی شده به خط حدود کرمانشاهان که بعد از این ذکر خواهد شد متصل

می‌شود. اینک خط مزبور که هم بامدلول معاهده اخیره مطابق و هم حتی الامکان به حدود طبیعی از قبیل خریفان و جبل بند بارزگان و جبل قلعه ویزان و رود گنچیان چم و جبل بند کولیک و بند میمک و جبل حمزین منطبق است. اراضی و محال واقع در جانب جنوبی و جانب غربی آن به دولت عثمانیه مانده، جانب شرقی و جانب شمالی آن مخصوص دولت علیه ایران می‌باشد، چون فیما بین خط مزبور و دجله بغداد از بیست میل تا پنجاه میل بعد مسافت است بدینواسطه دجله را به عثمانیه تأمین نموده، کذا لک اتصال باغسائی را هم شرقاً به رود دویرج و غرباً به جبل قلعه ویزان به واسطه دو پارچه اراضی بایره شرقیه و غربیه محافظت نموده بدینجهت حرکت و سکون قافله و زوار عربستان و بهبهان و بختیاری را باجاده عام متعارف خودشان یعنی بادامنه جنوبی جبل حمزین تا باغسائی و از آنجا تا صیفی و ملخطاوی و خیلی آن طرف‌تر و هم چنین حرکت و سکون عشایر ایرانیه را برای ایاب و ذهاب قشلاقات خودشان که فیما بین رود دویرج و رود کرخه است تأمین نموده حاوی ملاحظه این معنی می‌باشد.

چون در فصل هشتم معاهده اخیره در باب عشایر منازع فیها مصرح است که یکدفعه از طرفین به آنها تکلیف شده تبعیت هر کدام طرف را اختیار نمودند مستمراً تابع آنطرف معدود شوند. علیهذا تصریح می‌نمائیم که تعیین خط فوق مشروط باین است که وجهاً من الوجوه به تکلیف تابعیت آنها که بموجب معاهده مقرر است و هم چنین به حقوق تصرفیه آنها که از متفرعات تابعیت مزبوره است، ایرات خللی نتواند نماید.

این فقره هم باید معلوم شود که احکام حدودیه معاهدات عتیقه موهومه که چندین سالها چه در مجالس ارضوم و چه قبل از آن فیما بین دولتین علیتین اسباب مباحثه و مشکلات شده بود اگر به موجب معاهده اخیره ملغی نمی‌شد و اوراقی هم که ادعا می‌شود، سواد عهد نامه عتیقه است از مواد آن هر کدام که به عثمانیه زیاده‌تر نافع است بقدر امکان وسعتی در شمول آن به ضرر ایران تصور می‌گشت باز ما بین دولتین علیتین از محمره تاجسان سوای

خط حدود بودن شط العرب و دجله بغداد ابهام معنی دیگر نمی توانست بنماید، اکنون که بموجب همین خط استاتوقوی مذکور زیاده از دو هزار میل مربع اراضی واقع فیما بین خط مزبور و مجرای دجله و شط العرب به عثمانیه مخصوص می گردد بدون شبهه بذل علنی دولت علیه ایران است درازاء عقد معاهده اخیره رفع مشکلات معاهدات عتیقه .

اگرچه مسلماً اعتقاد قوی داریم بیانات و دلالتی که برای اثبات تصرفات ایرانیه در حق حدود پشتکوه ذکر کرده ایم به انضمام مشاهده و معاینه و کلای دول اریه به حد کفایت و مستغنی از اقامه دلایل و استنادات سایره است ، بلکه بسبب کمال وضوح مسئله و رعایت اختصار به این قدرها هم احتیاج نبوده است مع هذا در صورتیکه در نظر قومیسون (کمیسون) احتیاجی ملحوظ شود به ابراز و ایراد بعضی دلایل و اسناد هم ارقبیل ثبت دفاتر و اوراق و احکام و حجج و قبالات و شهادت نامه و سایر حاضر و قادریم . بیائیم به کشف خط استاتوقوئی که در باب حدود اراضی متعلقه به ایالت کرمانشاهان از مندلیج تا زهاب (یعنی تا رود الوند) به مقتضای فصل سیم معاهده اخیره خط حدود دولتین خواهد بود .

معلوم هر دو طرف است که در این بین قصبه مندلیج در جنوب جبل در تصرف عثمانیه و قریه صومار و مزارع دیگر در شمال جبل حمزین در تصرف ایران است این معنی را ثابت می کند که جبل حمزین حد فاصل اراضی جانبین است .

اگرچه غیر از اینها آبادی دیگری مجاور حدود نیست ولی در اکثر جاها همان رشته جبل حمزین حد فاصل حقیقی است ، علاوه بر آن چون این اراضی که مرآت است علیهذا ملاحظه که در حق اینها بتواند مدار تشخیص تصرف طرفین بشود بدون هیچگونه تردید فقط راجع به ماده رعی مواشی و تصرفات عشیرتی خواهد بود . اما ماده رعی مواشی و تصرفات عشایری بقراری است که تا دوسه سال قبل از این یعنی تا وقتیکه گذشتن عشایر جانبین به ممالک یکدیگر به عنوان علف چرانی از طرفین ممنوع شود متصرف

بودن عشایر ایرانیه به عنوان قشلاق و علف چرانی به رشته جبل باغچه و جبل در بلند و خیلی آنطرف ترحتی الی اتصال مزارع بلدروز و شهر بان و قزل رباط هم مشهود مأمورین دول اربعه گردیده است ، سهل است مسلم طرفین هم می باشد ، چه در آن وقتها و چه از سنوات خیلی پیشتر از آن چه در حالت حالیه یعنی بعد از قدغن شدن عبور و مرور عشایر طرفین به ممالک یکدیگر نیز متصرف بودن عشایر ایرانیه و حکومت ایرانیه به جبل باغچه و جبل در بلند و جبل حمرین و اراضی شرقیه و شمالیه آنها و در این حوالی به خط حدود معروف بودن جبال مزبور در نظر عثمانیه جای تردید و انکار نیست ، بدینجهت همین جبال بدون شبهه عین همان خط استاتوقو می باشد که ما در صدد آن هستیم . بنابراین به مقتضای فصل سیم معاهده اخیر خط حدودیکه فاصل اراضی متصرف فیهای جانبین است ، بعد از آنکه در جانب پشتکوه در محل موسوم به نام تنگ (یعنی میان تنگ) به ذروه موسومه به کومه سنگ جبل حمرین (که نقطه خط حدود بودن کومه سنگ مزبور به موجب مهر و سند اعضای مجلس مندلیج نیز ثبت است) رسید به امتداد سلسله جبل حمرین به ذروه جبل کهنه و یک ذروه جبل در بلند گذشته به دهنه تنگ رودخانه نفت منتهی شده در همان نقطه رودخانه مزبور را از یسار به یمین گذشته به امتداد نزدیک ترین پشته رشته جبل باغچه به این نقطه به قله رشته جبل باغچه (که در جانب مغرب دشت دارخرما ممتد است) و بعده به امتداد ذروه های جبل مزبور از مغرب جبل باغچه کوچک گذشته بواسطه پشته جانب غربی تنگ شفیع خان در دهنه تنگ شفیع خان به رودخانه الوند که از ریجاب به اینطرف می آید متصل شده به خط حدود زهاب که بعد از این ذکر خواهد شد واصل می شود .

همین خط حدود علاوه بر اینکه موافق معاهده اخیر حد فاصل اراضی جانبین است ، چون به امثال جبل حمرین و جبل در بلند و جبل باغچه حدود طبیعیه نیز منطبق است ، علیهذا اراضی و عشایر طرفین را به یکدیگر و راه قافله را از مندلیج تا خانقین به عثمانیه کاملاً و کافیاً تأمین می نماید .

و از اینکه در این اراضی مزارع و دهاتی در قریب حدود نیست و کلیتاً از مقوله مراتع و اراضی راجعه به تصرفات عشایری می‌باشد، و تصرفات عشایر ایرانیه هم محققاً از این‌ها خیلی آنطرف‌تر، غرباً تا جوار شهر بان و قزل‌ریباط و بلدروز بوده و بواسطه همین خط از آنها صرف‌نظر و تنها به حدود طبیعی از قبیل رشته جبل حمزین (که خط حدود بودن آن مسلم است) و رشته جبل دربلند و رشته جبل باغچه (که هر دو از تصرفات مسلمه عشایر ایرانیه خیلی در سمت داخله ایران هستند) حصر شده است، عهدها احتیاجی به اقامه و ابراز سند و دلیل دیگر باقی نمانده بهمان بیاناتی که ذکر شد اکتفا می‌شود. بیایم به تقسیم مملکت زهاب بروفق مدلول فصل دومین معاهده اخیریه و به تعیین خط حدودی که به مقتضای مدلول معاهده مزبور حدفاصل سهم‌های طرفین خواهد بود، چون به مقتضای معاهده اخیریه تقسیم تمامی مملکت زهاب بین الدولتین مقرر است، علیهذا لازم است که ابتدائاً بطور اجمال حدود لازمه آن معلوم شده بعد ملاحظات متعلقه به آن ذکر شود.

يك حد مملکت مزبوره رودالوند است که از ریجاب می‌آید تا التحاق آن برود سیروان و حد دیگر آن رودخانه سیروان است از ملتقای رود ضمیمکان چون در فصل دومین معاهده اخیریه مندرج است (دولت ایران تعهد می‌کند که جمیع اراضی بسیطه ولایت زهاب یعنی اراضی جانب غربی آن را به دولت عثمانی ترک کند و دولت عثمانی نیز تعهد می‌کند که جانب شرقی ولایت زهاب یعنی جمیع اراضی جبالیه آن را مع دره کردند به دولت ایران ترک کند.) علیهذا منطوق معاهده بموجب عبارات مزبوره چنین می‌شود که سنجاق زهاب به اعتبار بسیطه و جبالیه به دو قطعه شرقیه و غربیه تقسیم شده، قطعه غربیه بسیطه صرف بوده به عثمانیه ترک و مخصوص گشته به ممالک عثمانیه متصل شود و قطعه شرقیه مرکب از بسیطه و جبال بوده به ایران ترک و مخصوص گشته به ممالک ایرانیه متصل شود. یعنی عبارات مزبوره واجب می‌کند که اراضی بسیطه غیر مرکبه واقع در جانب غربی سنجاق زهاب تار سیدن به اولین اراضی جبالیه (یعنی مرکبه) به دولت عثمانیه و اراضی مرکبه از جبال و بسیطه

واقعه در جانب شرقی سنجاق زهاب تا منتهی شدن آن غرباً به اولین اراضی بسیطه غیر مر کبه به دولت علیّه ایران مخصوص شود. زیرا لفظ جبالیه که با یاء نسبت بیان شده است معنی آن جبال تنها نمی تواند باشد، بلکه مطلق به اراضی بسیطه نیز که با جبال مر کب و مخلوط بوده باشند، شامل آمده معنی بسیطه که در مقابل جبالیه گفته شده است منحصر به اراضی بحث و بسیط غیر مر کب خالی از جبال می شود. نظر به همین تعبیر که از هر جهت مطابق واقع است معلوم و مسلم می شود که در سنجاق زهاب محلی که بسیطه یا جبالیه بودن آن مشکوک و بحالت تذبذب بوده باشد نمیتواند بود، کذا لک محقق می شود که منقسم شدن سنجاق مزبور به قطعات متفرقه یعنی به زیاده از دو قطعه خلاف نص معاهده خواهد بود و حال آنکه اگر در عهدنامه بجای لفظ جبالیه لفظ جبال بدون یاء نسبت هم نوشته شده بود باز برای اینکه سهم هر طرف متصل به ممالک خود شود مقتضی بود که سهم هر یکی قطعاً واحده باشد و اراضی بسیطه واقعه در میان جبال هم بسبب اتصال نداشتن به اراضی بسیطه مطلقه غربیه بمقتضای طبیعت و به ملاحظه عدم انقسام به زیاده از دو قطعه حکماً تابع جبال بوده باشد.

بنابراین چنانکه از خریطه های رسمیه به امعان نظر جزئی به کمال وضوح و سهولت معلوم می شود مصداق اراضی بسیطه غربیه بلوکات و محالات معتبره و پرمحصول واقعه در جانب غربی سنجاق مزبور است از قبیل بن کدره و د که وقله و حاجی قره و خانقین و غیره و غیره که در اراضی بسیطه غیر مر کبه واقع و به واسطه نهرها و قنالهایی که یمیناً و یساراً از رودخانه الوند و رودخانه سیروان حفر و احداث شده اند، از قبیل قنال حاجی قره و قنال بالاجو و غیره و غیره مشروب و مزروع می شوند، کذا لک اراضی جبالیه هم عبارت از جبال متسلسله و اراضی مر کبه از دره ها و تپه های منشعبه از جبال مزبوره است که در مشرق بلوکات و محالات مزبوره واقع شده اند منتهای غربی اراضی جبالیه و منتهای شرقی اراضی بسیطه قنال حاجی قره است که از رود الوند به طرف یمین برداشته شده و قنال جوب بالا است که از رود سیروان به طرف یسار منشعب

گردیده است، مع مافیه چون اراضی واقعه فیما بین قنالهای مزبوره و کوههای موسوم به کوه کشکان سیروانی و آق داغ و کتدره مشتمل است ببعض کوهها از قبیل کوه کانی زرد و کوه کاشکا و غیره و بعض تل و ماهورها و اراضی غیر بسیطه و بدین جهت تعلق آنها به ایران از مقتضیات عهدنامه است ولی اگر اراضی مزبوره در میان طرفین خالی و فاصله مانده برای اینکه حد فاصل اراضی جانبین به حدود طبیعی و جبال متصله و متسلسله منطبق بشود، سلسله متصله کوه کشکان سیروانی (بعبارة اخری کوه قشقه سیروانی) و کوه آق داغ و کوه کتدره و مله مرد آتما که از رود سیروان تارودالوند ممتد شده اند حد فاصل اراضی جانبین اتخاذ بشود، بدون شبهه کاءلا و قطعاً حاوی مدلول معاهده اخیره خواهد بود.

با اینکه معلوم است که کافه اراضی واقعه در جانب مشرق سلسله متصله مزبوره با جبال عظیمه متسلسله محدود و مخلوط می باشند در این بین تنها محلی که قریه زهاب در آن واقع است دره ایست تقریباً یک فرسخ طول و ربع فرسخ عرضاً، آنهم چون تمامی اطرافش کوه های بزرگ است و علاوه بر آن جبال جسیمه متراکمه و متسلسله کوه کهریز و کوه استکران و کوه سنگرو کوه داردیده بان و تیله کوه و شوالدر و باغوبره که منابع چهار شعبه رودخانه قوره تو از قبیل رود سیدقوان و رود دره شیر و رود دو آوان و رود سی خران هستند در جانب غربی دره مزبور می باشند، سهل است جانب غربی آنها هم تماماً تل و ماهور است که به سلسله متصله جبل آق داغ و جبل قشقه سیروانی منتهی می شوند، بنابراین دره مذکوره نیز مثل سایر اراضی که مخلوط و مرکب از جبال باشد حاق مصداق جبالیه و حقیقتاً سلسله متصله جبل قشقه سیروانی و جبل آق داغ و کتدره کاملاً حد فاصل اراضی بسیطه و جبالیه است. علیهذا خط حدود جانبین به وجهی که از سمت مندلیج منتهی به نقطه رودالوند شده بود بموجب فصل دوم معاهده اخیره از همان نقطه بامجرای رودالوند که حد جنوبی مملکت زهاب است سرابالا ممتد شده در سمت مشرق تپه موسوم به حاتم میل و به امتداد آن به مله مرد آتما که مبداء آق داغ است و از آنجا

به امتداد قتل رشته کوه کتدره و آقداغ و کوه قشقه سروانی به تنگ کونا کونا و در میان تنگ مزبور به رود سیروان که به منزله حد شمالی مملکت زهاب است و از آنجا با مجرای سیروان ممتد شده تا به محاذی محل موسوم به ذهاب بره رسیده به خط حدود کردستان که بعد از این ذکر خواهد شد متصل می گردد. چنانکه کافه اراضی واقع در جانب غربی این خط یعنی اراضی بسیطه متصله به انضمام اراضی مر کبه که منتهی به قنالهای مذکور میشوند مخصوص دولت علیه عثمانیه، کذا لک کافه اراضی واقع در جانب شرقی این خط نیز که محققاً همگی جبالیه اند مخصوص دولت علیه ایران می شود.

این خط حدود علاوه بر اینکه بدون تردید مطابق مدلول صریح فصل دوم معاهده اخیر است به مقتضای آن قافله و زوار ایرانیه در داخله ممالک ایران تا بیرون رفتن از میان کوهها آمناً و سالمأ حرکت خواهند نمود. و عشایر ایرانیه که هر ساله بعنوان قشلامیسی در سمت قزلرباط و شهر بان و خانقین پهن و منتشر می شدند و بر حسب قرار جدیدی که بین الدولتین مقرر شده است از قشلاقات مزبوره خود ممنوع شده و مجبورند که همگی مزاحماً و متراً کمأ در داخله زهاب توقف نمایند. کوههای متسلسله جبل آقداغ و قشقان سیروانی و غیره و تپه و ماهورهای واقع در جانب غربی سلسله مزبوره مانع تجاوزات خفیه محتمله عشایر مزبوره به اراضی بسیطه عثمانیه خواهد گردید. همچنین سلسله مزبوره تعدیات و تجاوزات غافلانه محتملاً عشایر عثمانیه را در میان درهها در حق قافله و زوار ایرانیه و عشایر ایرانیه مانع شده قافله و زوار و مترو دین اهالی طرفین و کذا لک مزارع آنها را کاملاً تأمین خواهد نمود و برای عشایر ایران که از قشلاقات خود ممنوع شده معاش آنها منحصر به بعض مراتع خورده ریز سایر عشایر ایرانیه واقع در زهاب گردیده است، بقدر امکان مدار معاشی خواهد شد که مال و مواشی خودشان را بقوت لایموتی اداره و ضبط نمایند. بیائیم به کشف خط استاتوقوئی که به مقتضای فصل سیم معاهده اخیر در سمت کردستان سنندج ایران خط حدود جانبین و حد فاصل ممالک طرفین خواهد بود.

اگرچه معلوم است که از بلوکات مملکت کردستان سنندج که در جانب

سرحد هستند، یکی بلوک جوانرود دیگر اورامان و مریوان و شلیرو نوخوان و بانه است، ولی چون در حین عقد معاهدهٔ اخیره بلوک شلیرو نوخوان در تصرف عثمانیه بوده، از طرفین بموجب فصل سیم معاهده ترك ادعا شده است، علیهذا در ضمن همین ملاحظات خودمان از بابت شلیرو نوخوان هرچه در تصرف عثمانیه بوده است مثل سایر اراضی متصرف فیهای عثمانیه منظور می‌داریم. چونکه مقصود اصلی تفکیک اراضی متصرف فیهای جانبین است و در بعضی محللای حدود این حوالی دهات مزارعی مجاور یکدیگر واقع شده‌اند که حد فاصل آنها مطابق حدود طبیعی نمی‌تواند شد، علیهذا خط حدودیکه بیان خواهیم نمود با اینکه حتی الامکان به حدود طبیعی تطبیق خواهد شد ولی اگر بعضاً ناموزون هم بشود چون منشاء آن ملاحظهٔ تصرف طرفین است البته معذور خواهیم بود.

بنابراین به مقتضای فصل سیم معاهده حد فاصل اراضی متصرف فیهای طرفین که خط حدود جانبین خواهد بود در نقطهٔ که خط سمت زهاب با مجرای سیروان به محاذی زهاب بره رسیده بود به یمین رودخانه گذشته به امتداد نزدیکترین پشتهٔ رشته کوه بالامو به ذروهٔ بالامو به امتداد کوه بالامو بواسطهٔ ذروه‌های شانروی و کوه گورانکه به ذروهٔ شمالی گردنهٔ گاوکش و از آنجا به امتداد پشتهٔ مابین قریه موسکان و قریهٔ طویله از مشرق طویله به شمال آن پیچیده از مابین بلخه سفلی و بلخه علیا یعنی از روی پشته واقع در جانب شرق قریه که به اسم بلخه در خریطه‌های رسمیه مندرج است از مابین قریه بیاره و هانه گرمه و از مابین سرخط و هانه‌وند و از مشرق قلعه زام و مغرب هانه قل گذشته در جانب شمال برده‌رش به ذروهٔ سورین که اصل ذروهٔ سلسلهٔ شامخه کوه او را مان است رسیده و بعد به امتداد رشته مزبوره از ذروهٔ گردنه چغان و ذروهٔ بند کچل مرور کرده و بعد به مشرق شمال پیچیده از مابین قریتین، شادبوزان به ذروهٔ سیاه کوه و از روی ذروه‌های آن بالتزام مجرای میاه از جنوب بناوه سوته گذشته بعد به شمال پیچیده از مابین بناوه سوته و بایوه گذشته در جایی که آبهای قریتین مزبورترین بهم متصل می‌شوند به مجرای رودخانه بیاوه سوته افتاده بعد از ملحق شدن به اصل رودخانه که از جلگه می‌گذرد،

رودخانه مزبور را از یسار به یمین گذشته از روی پشته که در مشرق قریه مسعود ممتد است به اصل ذروه کوه کوسه رشا می رسد و به امتداد آن بارعایت مجرای میاه جانبین از ذروه کل ملیک و بردسه سیان و بالیکدر و هزار ماله و پشت شهیدان و گردنه نوخوان و سپی کافی و دو برده و ویرود زمان و دیوچستان و پارازل و میر که گورا و کوته رش و دو برا و پشت شیوه کوزان و سرتازان و پشت احمد آباد خرابه و برو کچل و سپی کانی که از ذرات سلسله متصله کوههای سمت جنوبی و شرقی و شمالی شلیر و نوخوان هستند می گذرد و بعد از تبعیت امتداد اصل رشته کوه بیرون آمده و در جانب جنوب رشته مزبوره از مابین قریه چم پاراوا متعلق ایران و قریه سیاه کویز مرور کرده بواسطه ذروه که منبع جنوبی آب قریه چم پاراواست به رشته کوه و به امتداد رشته کوه مزبور بارعایت مجرای میاه از ذروه سور کیسو و برد کوه ره و سور کیسو گذشته در نقطه که رشته مزبوره در کلوی دره آلان منتهی به رودخانه کیوه رود می شود به رودخانه کیوه رود ملحق شده با مجرای رودخانه مزبوره رو به پائین رفته به خط حدود آذربایجان که بعد ذکر خواهد شد متصل می شود. این خط حدود که از هر جهت مطابق مدلول معاهده اخیر و بغیر از چند نقطه تماماً به حدود طبیعی از قبیل کوه های جسم و رودخانه های معتبره منطبق است اگر ملاحظات مأمور عثمانیه در حق این محال راجع به معاهده اخیر بوده باشد البته بی هیچگونه اختلافی مطابق همین خط حدود خواهد بود که ذکر کردیم و اگر راجع به معاهده اخیر نبوده باشد به اعتقاد ما قابل استماع نخواهد بود، علیهذا ظن قوی چنان است که همین بیانات به حد کفایت بوده باشد. و حال آنکه اگر معاهدات عتیقه مرعی الاجرا و صورت اوراقی که به عنوان معاهدات عتیقه ابراز می شود معتبر می بود، اقتضا می نمود که از بابت اراضی و محالی که به موجب همین خط حدود مذکور به جانب عثمانیه مانده است بلوکاتی چند به انضمام بلوک شلیر و نوخوان به دولت علیه ایران واگذار شود. مع مافیة اگر از طرف قومیسون در حق بعض نقاط احتیاج به بعض استدلالات راجعه به معاهده اخیر بوده باشد به مقتضای آن از طرف مایبان و اتیان خواهد شد.

بیائیم به کشف خط استاتوقوئی که به حکم فصل سیم معاهده اخیره در سمت ممالک آذربایجان خط حدود جانبین خواهد شد .

چون در این طرف ها خط حدودیکه به اعتبار تصرف بیان خواهد شد در اکثر نقاط و محال به حدود طبیعی منطبق است علیهذا بی آنکه به تفصیل زیاد محتاج شود اینقدر می گوئیم که از اراضی و ایالاتی که در اینطرف ها در حین عقد معاهده اخیره و خیلی هم پیشتر در تصرف دولت علیه ایران بوده است یکی حکومت مکرری است که عبارت از بلوکات سردشت و توابع آن و بلوکات لاریجان است ، دیگری ایالت ارومیه (رضائیه امروزی) است که بلوکات سرحدی آن اشنویه و مرگورودشت و ترگور و بردوست و صوماهی است، دیگری ایالت سلماس (شاپور امروزی) و چهریق است که بلوکات سرحدیه آن شپیران و شینه مال و هودر و دریک است . دیگری ایالات خوی است که بلوکات سرحدیه آقنور و آخورک و آباقا و قازلی گول و ماکو و توابع آن است . اگرچه نظر به بعض دلایل و قرائن قویه جای انکار نمی تواند بود که به مقتضای معاهدات قدیمه در سمت ارمنستان قارص و در سمت کردستان تا نزدیکی اربیل داخل حدود قدیمه آذربایجان بوده حتی نفس اربیل متصل به سنور ایران بوده است ولی از اینکه معاهده اخیره از ضرور که اساس مذاکرات خودمان قرار داده ایم احکام حدودیه سایر معاهدات قدیمه را کلیاً فسخ و ملغی نموده است ، علیهذا ما نیز به رعایت حکم معاهده اخیره مباحثه حدود قدیمه را به کلی بیهوده و تضييع اوقات معدود داشته خط حدودی را که در حین عقد معاهده اخیره حدفاصل اراضی متصرف فیهای طرفین بوده است حتی الامکان مطابق حقیقت کشف و بیان می نمائیم .

بدین قرار ، خط حدودیکه در جانب کردستان بیان نمودیم به اقتضای فصل سیم معاهده اخیره با مجرای رود کیوه و دره آلان به رودخانه کلوی که از سردشت و لایجان می آید متصل شده با مجرای رود کلوی مزبوره از زیر پل مرسوم به پل تیت و از محاذی مصب آبهای قریه تیبوش تابع سردشت گذشته در مقابل تپه سالوس که از لواحق پشته رشته کوه دولان است به یمین رودخانه

مزبوره گذشته با رعایت مجرای میاه از روی پشته مزبوره به قله کوه دولان و به امتداد آن از ذروه‌های موسوم به لقاو کیره (یعنی لقب کیره) و پشت آلتی (یعنی پشت ابوالفتح) گذشته و بعد به التزام ذرات از ذروه‌های موسوم به برده در مان دور و مله موس و بروسیان و فقیه باباخیر مرور کرده از روی پشته سمت مغرب قریه شینیه که قبل از معاهده اخیره غصب شده است به امتداد رشته مزبور در مقابل کانی بدلان رودچم وزنه را از یسار به یمین گذشته به نقطه از پشته کرونگاه بامین که به این محل نزدیک تر است رسیده و به امتداد قلل آن به ذروه سرفرخه و به امتداد آن به ذروه که در خریطه‌های رسمیه به اسم سرکله کلینه ضبط شده و مبداء کوه قندیل معروف به جسامت و امتداد است رسیده با سر رشته بودن رعایت مجرای میاه به امتداد قلل متصله کوه قندیل مذکور از ذروه‌های موسومه به اصل قندیل و سرکنترل و کتشرش و قندیللی و خواجه ابراهیم و بابارش و دالون و شیوه‌رش و قزقیان و هرزینه و زرد گل و سیاه کوه و کله‌شین و یوردادشی (یا چپارش) و ماهی کلانه (یا ماهی هلانه) و سرسولی آوخ (یا زینی آوخ) و پشته کشکه شیوه و کیوسارو و مور شهیدان و کهنه کوتروززینه و پشت ماشکان (یا کلندر) و بازرگان و میدان با التزام رعایت مجرای میاه گذشته از روی پشت سوریان به رودخانه باژر که و با مجرای رودخانه مزبور سرا بالا تا ملتقای چم بردیک و از آنجا با قرب نقاط پشته کوه چهل چارک و بعد باز با رعایت مجرای میاه از ذروه‌های موسومه به کیره بران و بیرام باسان و بند کوه کوچک و بند غربی ریحانی و سلطانی (یعنی آواز راوک) و سوریان و گردنه قری بران و کوه کله‌رش و کپرو کول امبی و سراول و ذروه مغرب کوچکه سومو و شینه‌تال و بله کوه و هراویل گذشته بعد رعایت مجرای میاه رشته کوه قندیل متروک گشته از روی پشته مابین هراویل و گردنه بوروش قوران در پائین دهنه تنگ خانیک خرابه از ملتقای رودخانه خانیک و رودخانه سرالباق از یسار رودخانه به یمین گذشته با قرب نقاط ذروه کوه میر عمر که کوه مزبور از سلسله کوه هراویل و بوروش قوران معدود است رسیده با قلل آن به ذروه قراحصار و از آنجا باروی

پشته‌ که در سمت مغرب قریه ساطمانیس واقع است برای تقاطع دره قتور به مجرای رود چارچمن و بامجرای آب کورجان سربالارفته به روی پشته که در جنوب آب کورجان است گذشته و به امتداد آن به ذروه غربی خضر بابا و از آنجا به ذروه‌های موسومه به کوری یاهین و کدک کورچیان و کدک نظر بیک و بوربکزاده گذشته و بعد به مغرب پیچیده از روی ذروه‌های پشته مابین آب یزک و خراب سورک به تپه قرامحمود آلان منتهی گردیده و از آنجا بامجرای قره‌سو و ترشیک جای که در منطقه خریطه‌های رسمیه است به ملتقای رود چپوقلی چائی رسیده و از آنجا بامجرای آبی که از جانب غربی پشته موسوم به سنگ گهر می‌آید دره را روبه بالا رفته از منتهای دره از روی ذروه‌ها به ذروه اصلی تندرک و از آنجا از ذروه‌های قرادره و کوره و بره‌سوره و کدک خزینه و پشت قلندری و قانلو بابا و قرقلیمه و سنورلو گذشته و به امتداد پشته که از ذروه سنورلو به جانب رودخانه ساری صومتمند است مجرای ساری صورا از یمین به یسار عبور کرده با قرب نقاط پشته که از جانب شرقی قریه موسوم به انیک به جانب رودخانه ساری صومتمند است رسیده به امتداد ذرات متصله آن به اصل ذروه انیک و از آنجا به مابین دو کوه آغری منتهی و از آنجا به نقطه که ملتقای حدود دولتین با دولت فخمیه روسیه است متصل می‌شود. این خط حدود نیز که از کیوه رود تا کوه آغری بیان شده است، علاوه بر اینکه به مقتضای تعلیمات سنیه خودمان مطابق حکم صریح فصل سیم معاهده اخیره ارضروم است. چون رودخانه کیوه رود و کلوی در دره آلان تا حد غربی تیبوش و بعده سلسله کوه دولان و ابوالفتح تادهنه ننگ قاسم‌رش یعنی قریه شینیه عبارت از حدود طبیعی است. و هم چنین در سمت لایجان هم از ذروه موسوم به کل کلینه (که مبداء سلسله متصله کوه قندیل معروف و سلسله مزبور تا اواخر ممتد است) تا ذروه میدان یعنی تاجنوب در. بارز که واقعه در محال برادوست و کذالك از شمال دره بارز که یعنی از ذروه‌های چهل برد و کوه کوچک تا ذروه میر عمر (که در جنوب دره قتور من محال خوی واقع است) و بعده از ذروه تندرک تا ذروه سنورلو، خط

حدود مزبور به امتداد رشته کوه قندیل و بارعایت مجرای میاه از ذرات متصله و متسلسله مزبوره مرور کرده بدین جهت به حدود طبیعی منطبق است.

و چون حدود طبیعی مزبوره عبارت از جبال متصله و متسلسله است در میان عشایر طرفین به حکم سد سدید و سور استوار بوده هجوم غافلانه آنها را به یکدیگر مانع آمده امنیت و آسایش اهالی طرفین را مطمئن خواهد نمود.

علاوه بر آن بقرار صورت سند قطع حدودیکه از طرف دولت عسلیه عثمانیه قریب ده سال قبل از انعقاد عهدنامه اخیر در خصوص رود ترك بعض اراضی به ادعای اینکه موافق عهدنامه قدیمه سلطان مرادی باید از طرفین به یکدیگر رد شود به امر دولت عثمانیه و دلخواه ایشان قلمی و امضاء و مبادله آن به دولت عسلیه ایران بموجب تحریرات رسمیه تکلیف شده است چنین معلوم و محقق می شود که موافق همین خط حدودیکه مابین نموده ایم خیلی زیاده تر از خط حدود مندرجه در سواد سند مزبور، اراضی از طرف ایران بدولت علیه عثمانیه ترك شده است زیرا بموجب سند مزبوره دره قتورو دره بارز که کاملاً و اراضی و دهات موسومه به سرالباق واقعه در یسار رودخانه الباق به جانب ایران منظور شده ولی بموجب خط حدودیکه ما بیان نموده ایم از منتهای غربی هر یکی از دره های مزبور بقدر دوسه میل مربع به سبب اینکه در خارج منطقه خریطه های رسمیه بوده اند بانضمام بعضی اراضی واقعه در داخل منطقه که در مغرب خط مذکور مانده اند فاضلاً بدولت علیه عثمانیه ترک میشود.

چون اکثر نقاط حدودیکه در حق بلوکات سردشت و بیتوش ذکر کرده ایم به حدود طبیعی از قبیل رودخانه کیوه رود و رود کلوی و ذرات دولان و لقباکیره و بروسپیان و فقیه باباخیر و مابین و سرفرخه و کل کلینه منطبق است. و در سمت تنگ قاسمهرش از متصرفات عثمانیه بلوکی غیر از پشت در نیست که آنهم در خارج منطقه خریطه های رسمیه است و علاوه بر آن در ضمن مذاکرات مأمور عثمانی در مجالس اضروم مصرح است که اراضی کائنه در تصرف ایران از بابت سردشت و بیتوش معادل یکصد و بیست قریه است و حال آنکه خط حدودیکه ما بیان نموده ایم حاوی اینقدر دهات نمیشود، علیهذا گمان داریم که احتیاجی به اقامه دلیل دیگر نخواهد بود، مع مافیة بجهت

اثبات اینکه دولت علیه ایران به سبب اختیار معاهدهٔ اخیره برای اینکه منازعات حدود قدیمه کلیتاً بین الدولتین دفع شود، در این حوالی از بابت حدود قدیمه خود چقدرها بخشیده است، بیانات آتیته را علاوهٔ مقال مینمائیم. سلیمان عزی افندی که در زمان سلطان محمود اول جنت مکان، وقایع نویس مخصوص ایشان بوده، در ضمن تاریخ خود که فیما بین عثمانیه معروف و معتبر است در ورق بیست و نهم محاربه با نادرشاه جنت آرامگاه یعنی در جزو وقایع سنهٔ یکهزار و صد و پنجاه و هشت هجری که عبدالله پاشا والی دیار بکر بتاخت و تازممالک ایرانیه مأمور بوده است، بعنوان اینکه خلاصه مفهوم تحریرات وارده از عبدالله پاشای مزبور به درسعادت (یعنی بابعالی) است می نویسد:

«... حسب المأموریت با عسا کر منصوره که به معیت او ترتیب شده بود از موصل حرکت و به ممالک ایرانیه دخول و بهر طرف آغاز ترک و تاز و قوت قاهرهٔ اسلامیه را ابراز کرده تا به محل موسوم به سردشت که در حوالی ساوجبلاغ (مهاباد فعلی) واقع است ایصال جیوش «تخریب و احتراق نموده در تاخت و تاراج ایل و الکای اعجام خبیث انجام ید» «طولای جلادت اظهار و بهر کس از رفضهٔ بدکار دچار شدند، ایصال به» «بئس القرار و جلب غنائم بیشمار کردند و علاوه بر آن محمدقلیخان مگری» «را با عشایر خود کوچانیده به سنجاق کوی رسانیده و بعد مراجعت خود» «را به حوالی کرکوک عرض و اخبار نموده است.»

وباز در تاریخ مزبور در ورق دویست و پنجاه و هشت، چهار سال بعد از مصالحه نادرشاه مغفور تقریباً سه سال بعد از وفات ایشان یعنی در ضمن وقایع سنهٔ یکهزار و صد و شصت و چهار هجری در جزو خلاصه تحریرات وارده از سلیمان پاشا والی بغداد مشروحاً مبین است که قلعهٔ اربیل از سرحدات منصورهٔ عثمانیه و ملاصق به سنور ایران بوده و برای منع وزیر مشارالیه از حرکات عسکریه در حدود ایرانیه و منع طوایف عسکریه از اضرار اهالی ایرانیه امر عالیشان سلطان عثمانی شرف صدور یافته است.

چون از تواریخ عثمانیه معلوم می‌شود که صورت حدود و سنور قدیمه به صحابت گنجعلی پاشا در سنه چهل و هشت از طرف سلطان محمود به نادر شاه فرستاده شده است یعنی زیاده از دو سال مباحثه حدود سنور در میان دو شهریار تاجدار مرقوم، خاصه به واسطه سرداران مذکور حرباً و صلحاً امتداد یافته است، البته بعد از این تفصیل عرایضی که مثل عبدالله پاشا و سلیمان پاشای مرقومان دو وزیر معتبر به فاصله شش، هفت سال یکی در وقت جنگ و دیگری در هنگام صلح به دولت فرستاده‌اند و اوامر منیعه دولت علیه عثمانیه که جواباً صادر شده است، از طرف عثمانیه مبنی به کمال بصیرت و این معنی خارج از حیزانکار خواهد بود و علاوه بر آن مضمون همه تحریرات مزبوره مطابق و مؤید یکدیگر هم می‌باشند. علیهذا معلوم و محقق می‌شود که کوه اربیل از حدود قدیمه ایران بوده، اراضی و محالات و نواحی واقعه در حدود مزبوره تا سردشت (که از غایت وسعت و اعتبار مجال مزبوره مأموریت مخصوصه به تاخت و تاز آنها دست‌آویز مفاخرت امثال عبدالله پاشا وزیر معتبری بوده است) بر حسب معاهدات قدیمه ملک مشروح دولت علیه ایران بوده است، حتی بعد از تاخت و تاز مزبور باز مراجعت کردن عبدالله پاشا نیز مؤید ملک ایران بودن آنهاست.

بنا بر این، ثابت و محقق می‌شود که اگر به ظن مأمور عثمانیه سنور قدیمه دولتین واقعاً گردنه چغان بوده است، خط حدود قدیمه از گردنه چغان به کوه اربیل گذشته و بعد بطرف وان می‌رفته است. علیهذا هیچ شبه نمی‌توان نمود در اینکه موافقت خط استاتو قوئی که ما بر طبق معاهده اخیر به عنوان خط حدود جانب سردشت بیان نموده‌ایم، نواحی و محالات مسطور الاوصاف واقعه فیما بین خط مزبور و کوه اربیل کافئاً بر وفق معاهدات قدیمه ملک مشروح دولت علیه ایران بوده و بر حسب حکم حدودی معاهده اخیر همه را بذل و فدا نموده است چون از تفصیل مزبوره محقق می‌شود، خط استاتو قوئی که ما بیان نموده‌ایم اینهمه اراضی و محالات را بدولت علیه عثمانیه واگذار می‌کند، علیهذا معلوم می‌شود که اعتقاد ما به اینکه در باب خالصانه و مطابق واقع بودن خط مزبور احتیاج

به اقامه دلیل دیگر احتیاجی ملحوظ شود موافق آن از طرف ما ابراز واثبات خواهد شد. اما دلایل مطابق استاتوقو بودن خطی که از ذرات موسومه به سرفروخه، کل کلینه که مبداء کوه قندیل در سمت سردشت هستند، یعنی از ابتدای بلوک لایجان تا آخر سرحد بیان نموده ایم، اولاً چون معلوم است که سلسله متصله کوه قندیل از ذروه مزبوره تا ذروه موسومه به سنورلو که در جانب ما کو است ممتد شده فقط به غیر از جانب غربی دره بازر که و دره قنور در سایر جاها داخل منطقه هم می باشد.

علیهذا از دلایل مطابق استاتوقو بودن خطی که از ذروه کل کلینه تا ذرات میرعمرو قرا حصار (که در جانب جنوب غربی دره قنور است.) بیان شده است :

یکی تحریرات رسمیه مأمورین دولتین فخریمتین واسطه است که متفقاً به مأمور عثمانیه نوشته اند مشعر بفتح پاشای رواندوز که بدون اجازت مأمور ایران از ذروه کلهشین بداخله ایران نگذرد، تحریرات مزبوره ثابت می کند که سلسله مزبوره به حکم استاتوقو حدود سمت لایجان و اشنویه است.

دویم، صورت یک قطعه سند قطع حدود است که تقریباً در سنه یک هزار و دویمت و پنجاه تا پنجاه و هشت و ایام انعقاد مجالس ارضروم یعنی در زمان والی گری غالب پاشای مرحوم در ارضروم به غالب پاشا و بعد به خلف او اسعد پاشا و بعد به خلف او خلیل کامل پاشا از طرف بابعالی به آرزوی امضاء و مبادله مأمورین ایران در خصوص ماده قطع حدود فرستاده اند، چون سند مزبور حاوی حقوق ایران نبوده، از طرف ایران امضاء و قبول نشده است، مع مافیه بقراریکه در سند مزبور مسطور است، محال گور که در مغرب دره بازر که یعنی در جانب غربی رشته کوه قندیل واقع است و کذا لک قلعسه باشقلان و ویرالباق و اشکدان و غیره و غیره که باز در جانب غربی سلسله مذکوره واقع شده اند در تصرف ایران بوده اند، برای اینکه در جانب غربی سلسله مزبوره اند محال گور را در سمت بازر که و باشقلان و ویرالباق و سایر اراضی و محال مذکور - الاسامی را در سمت صومای و چهریق مطالبه کرده، بلوک قنور و چهریق و امثال

آنها اراضی و محالی را که در جانب شرقی سلسله مذکوره بوده اند به انضمام سرالباق به ایران ترك می نموده اند ، این معنی دلیل کافی است بر اینکه در سمت بازر که و چهاریق سلسله مذکوره به اعتقاد عثمانیه من القدیم خط حدود بوده بلکه داخل حدود قدیمه ایران بوده است.

سیم، اعتراف مأمور عثمانیه است در مجالس ارضوم که صریحاً حاوی است به اینکه محالات مزبوره در حین عقد معاهده اخیره در تصرف ایران بوده است چهارم، تصریح نعیم مورخ معروف عثمانیه است که در جلد سیم تاریخ نعیم در صفحه دو بیست و شصت و نه در ضمن وقایع سفر سلطان مراد رابع به تبریز و معاودت او تصریح کرده است که قنور در تصرف ساخلوی ایران مانده فتحش میسر نگشته است و گذشتن از گردنه خانه شور را که ذروه معروفه قنبدیل در سمت چهاریق است صریحاً به گذشتن از سنور قزلباش تعبیر کرده است، این تفصیل دلالت دارد که سنور قدیمه این حوالی در جانب شرقی سلسله مزبوره نبوده و بلوکات مزبوره در تصرف ایران بوده است علیهذا ثابت می شود که خط استاتوقوی آنها هم نمی تواند در جانب شرقی سلسله مزبوره بوده باشد .

ثانیاً بیائیم به دلائل مطابق استاتوقو بودن خطی که در حق اراضی واقعه در سمت شمال دره قنور تا آخر سرحد بیان نموده ایم از قنور تا ذروه سنور لو که در حدود ما کو است متصرف بودن دولت علیه عثمانیه در حق قازلی گول و قازلی گول و هیچگونه ادعا نداشتن دولت علیه عثمانیه در حق قازلی گول هم از صورت سند قطع حدود مذکور و هم از مذاکرات مأمور عثمانیه در مجالس ارضوم مفهوم و مثبت است . چون جای انکار و قابل مباحثه نمی تواند بود که حد طبیعی بلوکات آخورک و آباقابه مغرب منطقه خریطه های رسمیه و خیلی تا آن طرف تر هم منتهی می شود و کذا لک سنور قازلی گول هم گدوک خزینه است که معبر عموم قوافل است و همه عالم می دانند که مستحفظین طرفین قوافل را به گدوک مزبور رسانیده مراجعت می نمایند و از آنجا تا ذروه سنور لو هم چه به

اقتضای طبیعت محلیه و وجه به دلالت اسمیه نیز دلیل سنور بودن آن مابین ما کو و بایزید است و از ذروه سنور لوتا کوه آغری مبداء حدود ایران و روس هم خط حدودیکه امتداد داده شده است چون از اراضی بایره واقع در میان دهات طرفین گذشته است. این معنی دلیل میل طبیعی است و علاوه بر آن به فاصله زیاد در جانب مغرب آن محل موسوم به تیمور قاپو (دمور قاپو) که بدلات اسم خودش خط حدود بودن آن واضح است، بطرف عثمانیه مانده و بفاصله بسیار کم در جانب مشرق خط مزبور محل موسوم به یاریم قیه به سبب آنکه مسلماً در تصرف ایران بوده است به طرف ایران مانده است علیهذا محقق می شود خط حدودیکه از شمال دره قنور تا کوه آغری بیان نموده ایم کلیتاً مطابق استاتوقواست. مع مافیه اگر در نظر قوم سیون باز احتیاجی به مذاکره بوده باشد به تزئید بیان حاضریم. برای اشعار اینکه دولت علیه ایران در ازاء معاهده اخیره در این سمت ها نیز تقریباً از حدود قدیمه خویش چه قدر بذل و فدا نموده است، بهمین قدر اکتفای نمائیم که اساس تمامی معاهدات قدیمه کلیتاً معاهده سلطان سلیمانی بوده و به موجب سنور سلطان سلیمانی قارص و بایزید داخل حدود ایران بوده و این معنی چه از بعض تواریخ عثمانیه و ایران و چه از صورت نامه جات مندرجه در مجموعه منشآت فریدون بیگ که در نظر عثمانیه محل اعتبار است، مفهوم است. کذا لک در تواریخ ایران این فقره هم مسطور است که بعد از مراجعت سلطان مراد رابع از سفر تبریز، حاکم بایزید به سبب آنکه در قلمه داری فتور کرده بود از طرف شاه صفی جنت مکان جزا داده و معاتب شده است، بنابراین محقق میشود که خط حدود قدیمه از سمت الباق و دیارین بطرف قارص می گذشته و بر حسب معاهده سلطان مرادی قارص و بایزید از ممالک حقیقیه ایران معدود می گشته است ولی در ازاء معاهده اخیره ارضروم از طرف ایران به دولت عثمانیه علناً بذل و واگذار شده است.

بیائیم به رد و تسلیم دره قنور یعنی بلوک قنور و امثال آن اراضی و محالی دیگر که حین عقد معاهده اخیر و در تصرف دولت علیه ایران بوده و بعد از معاهده از طرف

مأموران سرحدیه دولت علیه عثمانیه و عشایر آنها تخطی حدود و غصب کرده اند چون در خصوص استرداد عموم این مقوله اراضی (که بعد از معاهده اخیره غصب شده اند) و ارجاع آنها بحال استاتوقو از طرف دولتین فخیمتین متوسطین تأمینات قویه به دولت علیه ایران داده شده و دولت علیه ایران هم به اعتماد تأمینات مرقومه منتظر وقت انعقاد مجالس حل مسائل سرحدیه بوده و این معنی حقوق ایرانیه را در حق اراضی مزبورہ کافئاً یکدرجه هم تأیید کرده است و در نظر دولت علیه عثمانیه هم اقوی و کافی بودن تأمینات مزبورہ غیر قابل انکار است. علیهذا اکنون که بعونه تعالی بطور سزاوار شأن مصاغات دولتین بواسطه اجتماع قومسیون مختلط تحدید حدود حل مسائل سرحدیه به میان آمده به مذاکرات لازمه آن ابتدا شده است لزوماً اخطار می نمائیم که زمان رد آن طور اراضی به دولت علیه ایران و فعلامجری داشتن تأمینات مرقومه رسیده است، خصوصاً در باب دره قنور که يك نقطه مهم اسطراطژی است و سوء تأثیرات آن در حق ایران فاحش و غیر قابل اغماض است و علاوه بر آن تا دو فرسخ و نیمی شهر خوی ممتد شده قابل و محتمل است از عشایر سرحدنشین که بر قتل و غارت و سرقت و شرارت عادت کرده اند جماعت سرحد و اشرار در يك شب دو دفعه پیاده به خیال سرقت یا غارت از دره مزبورہ به شهر خوی رفته معاودت نمایند و کذا لک از دره مزبورہ به شهر تبریز که مرکز حکومت آذربایجان است، اشقیای سواره می توانند در يك شب رفته و مراجعت کنند.

با این تفصیل در تصرف عثمانیه ماندن دره مزبورہ علاوه بر اینکه خلاف معاهده و مغایر تأمینات مرقومه است، تنها به ملاحظه احوال معلومه عشایر بی نظام متوقف امتداد خط حدود هیچ تردید نمی توان نمود که ممکن است موجب اخلال امن و آسایش شهر تبریز و شهر خوی و تمامی اراضی واقع در مابین آنها و اراضی و محال مجاور قنور گردیده دائماً بین الدولتین تا اخلال صفوت و مسالمت هم اسباب فتنه و فساد بشود.

بنا بر این عدم اغماض دولت علیه ایران در خصوص این حق خود طبیعی است، کذا لك به ملاحظات حسنه و خیریه شیوهٔ عهده‌داری و رعایت امن و آسایش حدودی هم که مرکز خاطر دولت علیه عثمانیه است مغایر است علیهذا در خصوص تعجیل رد اراضی مغضوبهٔ معلومه به ایران و ایفاد اجرای کامل احکام معاهدهٔ اخیر و تأمینات مرقومه موافقت‌محققانه قومیسین را عن صمیم‌البال دعوت کرده و بعنوان خاتمهٔ لایحه خودمان همان شرطی را که در ابتدای لایحه بیان نموده‌ایم تکرار و ختم کلام می‌نمائیم.

